**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه382 – 20/ 10/ 1399 صحیحه ثالثه زراره** **/اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسۀ گذشته به استصحاب عدم امتثال و اشکالات مرحوم صدر به آن پرداخته شد و به تناسب آن، به بحث حقیقت واجبات ضمنیه و بحث تفکیک فعلیت حکم از فاعلیت حکم، در کلام مرحوم صدر اشاره شد که در این جلسه به توضیح این مباحث پرداخته می شود.

# استصحاب عدم امتثال در تکالیف ضمنیه

مرحوم صدر به تناسب صحیحۀ ثالثۀ زراره، بحثی را در مورد استصحاب عدم اتیان رابعه در شک بین سه و چهار مطرح کردند؛ مرحوم صدر می فرماید صرف نظر از مفاد صحیحۀ ثالثه، این استصحاب، استصحاب عدم امتثال است و در مورد استصحاب عدم امتثال برخی قائل به عدم جریان اند ولی بر فرض پذیرش فی الجملۀ آن (یعنی در تکالیف استقلالی) جریان آن در تکالیف ضمنیه را مورد بررسی قرار می دهیم.[[1]](#footnote-1)

## دو مسلک در استصحاب و نتیجۀ آن

اینجا دو مسلک در باب استصحاب وجود دارد:

1. مسلک اول: مستصحب باید حکم شرعی یا تمام الموضوع حکم شرعی یا جزء الموضوع یا قید الموضوع آن باشد.
2. مسلک دوم: مستصحب لازم نیست از این امور بوده و همین که قابل تنجیز و تعذیر باشد کفایت می کند.[[2]](#footnote-2)

نتیجۀ مسلک دوم این است که اگر در تکالیف استقلالیه قائل به این باشیم که فعلیت تکلیف، با امتثال از بین نمی رود نیز می توانیم تنجیز و تعذیر را تصویر نموده و استصحاب را جاری کنیم چون می توان در مرحلۀ امتثال اصولی همچون قاعدۀ فراغ را تصویر کرد که حاکم بر قاعدۀ استغال بوده و باعث تعذیر شود و استصحاب عدم امتثال نیز در واقع مؤکد قاعدۀ اشتغال بوده و موجب تنجیز است.[[3]](#footnote-3)

مرحوم صدر اشکالاتی را نسبت به استصحاب عدم امتثال مطرح نموده است و این اشکالات را بر اساس مبانی مختلف کیفیت سقوط واجبات ضمنیه بررسی می کنند و خود ایشان در نهایت قائل به عدم سقوط تدریجی واجبات ضمنیه می شوند و به عبارتی با اتیان هر جزء وجوب آن جزء ساقط نمی شود بلکه با اتیان کل است که وجوب اجزاء نیز ساقط می شود و برای حل اشکال این که چگونه می توان با اتیان جزء هنوز آن را واجب دانست چرا که این تحصیل حاصل بوده و محال است، چهار وجه ذکر می کنند.[[4]](#footnote-4)

### تفکیک فعلیت از فاعلیت در کلام مرحوم صدر

یکی از مبانی مرحوم صدر این است که امتثال تکلیف، فعلیت تکلیف را از بین نمی برد بلکه فاعلیت آن را از بین می برد. ایشان در توضیح این مبنا می فرماید حقیقت تکلیف حب و بغض است و با تحقق مأمور به هنوز حب و بغض وجود دارد.[[5]](#footnote-5)

به نظر ما این مبنا نا تمام است چون ممکن است چیزی محبوب یا مبغوض باشد ولی به دلیل مفسدۀ در الزام، الزامی نسبت به آن صورت نگیرد مثل این که پدری فزرندش را در مورد شیئ مبغوضی آزاد گذاشته و نهی نمی کند چون اگر نهی کند فرزندش عصیان نموده و در نهایت این نهی به ضرر او تمام می شود. در واقع این پدر الزام نمی کند تا موضوع حکم عقل یا شرع به لزوم امتثال را فراهم نکند لذا حقیقت تکلیف الزام تشریعی می باشد و شارع مقدس نیز ممکن است علی رغم وجود ملاک در متعلق نسبت به آن امر و نهی نکند.

پس حبی و بغضی که حقیقت تکلیف است حب و بغضی است که امکان باعثیت داشته و صلاحیت داشته باشد در سلسۀ علل تحقق شیء قرار گیرد و پس از تحقق مأمور به حب و بغضی که وجود دارد دیگر صلاحیت قرار گرفتن در سلسۀ علل تحقق متعلق را ندارد و دیگر جنبۀ محرکیت ندارد؛ در نتیجه تکلیف در واقع از همان مرحلۀ فاعلیت انتزاع می شود و تفکیک بین فعلیت و فاعلیت نا تمام است اگر چه این کلام در بیانات افرادی همچون آغا ضیاء و برخی بزرگان دیگر هم دیده شده است.

### حقیقت وجوب ضمنی

در واجبات ضمنیه وقتی امر به کل می شود عقل انسان می فهمد نسبت به اجزاء نیز یک ارادۀ غیری وجود داشته و این اراده معلول اراده کل است و این اراده تا زمانی وجود دارد که آن جزء محقق نشده باشد و ارادۀ به کل نیز تا زمانی که کل نیامده وجود دارد.

در مورد وجوبات غیری نیز وقتی شارع وضو گرفتن را واجب می کند و مقدمه اش این است که باید از چشمه آب بیاوریم این مقدمه تا زمانی مورد مطالبه مولاست که آب از جشمه نیاورده باشیم و همینطور اگر قبل از فعلیت امر به ذی المقدمه مقدمه موجود باشد، با فعلیت امر به ذی المقدمه دیگر امر به مقدمه فعلی نمی شود چون محقق است و به عبارتی امر به مقدمه غیر موجود تعلق می گیرد تا در سلسۀ علل تحقق آن قرار گیرد لذا اگر محقق باشد چنین امری هم وجود ندارد.

#### توضیح انواع مقدمات و احکام آنها

برخی مقدمات پس از تحققشان دیگر منعدم نمی شوند؛ در چنین مقدماتی روشن است که با تحقق مقدمه دیگر امری وجود ندارد.

نوع دیگر مقدمات مقدماتی است که قابل انعدام است که در این صورت اگر جزئی بوده و شخص همین مقدمه مورد اراده مولا باشد، عبد مأمور است این مقدمه را معدوم نکند.و اگر کلی باشد یعنی هر فردی از آن که باشد برای تحقق ذی المقدمه کفایت می کند در این صورت، عبد مأمور است که یا بر وجود مقدمه تحفظ کند و آن را از بین نبرد یا اگر از بین برد یک فرد دیگر از آن را ایجاد کند و این یک امر تخییری به جامع بین ابقای این فرد و بین ایجاد فرد دیگر بر فرض انعدام فرد موجود است.

در بحث امکان امتثال بعد از امتثال، برخی گفته اند در بعضی موارد مأمور به، مطلوب غیری بوده و با انعدامش می توان فرد دیگری از آن مطوب غیری را جایگزین آن نمود که روح این مطلب به همین کلامی است که بیان کردیم که مقدماتی که کلی بوده و شخص خاصی از مقدمه در تحقق ذی المقدمه دخالت ندارد مکلف می تواند آن فرد موجود را معدم نموده و فرد دیگری ایجاد کند.

در بحث اجزای واجب نیز مطلب دقیقاً به همین شکل است؛ چون جزء:

یا یک وجود شخصی غیر قابل انعدام است که در این صورت با تحققش دیگر هیچ امری وجود ندارد.

یا کلی است ولی با تحقق یک فردش دیگر آن فرد قابل انعدام نیست که چون قابل انعدام نیست مطلب مانند صورت اول است و دیگر امری وجود ندارد.

یا کلی است که قابل انعدام است و با انعدامش دیگر قادر به اتیان فرد دیگری از مقدمه نیستیم، در اینجا با تحقق جزء مأمور هستیم به ابقای همین فرد.

یا قابل انعدام است ولی با انعدامش قدرت بر ایجاد فرد جدید وجود دارد؛ در این صورت با تحقق جزء، امر به جامع بین ابقای آن و بین ایجاد فرد جدید بر فرض عدم ابقای آن، تعلق می گیرد.

بنابراین بین مقدمه و جزء واجب، در نحوۀ ثبوت و سقوط امر هیچ تفاوتی وجود ندارد چون مقدمه نیز یا کلی است یا جزئی و یا قابل انعدام است یا نیست و در کلی اگر قابل انعدام است یا می توان فرد دیگری جایگزین کرد یا نمی توان.

### نتیجۀ بحث وجوب ضمنی در جریان استصحاب

با توجه به بیانات مذکور روشن می شود، استصحاب عدم امتثال در واقع برای این است که اثبات کنیم تکلیفی که قبل از امتثال وجود داشت تغییر نکرده است؛ مثلا در مقدمه یا جزئی که با تحققش دیگر قابل انعدام نیست استصحاب عدم تحقق جزء یا مقدمه به معنای این است که من هنوز می توانم آن را محقق کنم و در تمام این صور می توان به همین شکل استصحاب نمود.

همچنین اشکالی که مرحوم صدر نسبت به شک در مقدور بودن، در فرض احتمال امتثال مطرح کرده بودند نیز وارد نبوده و می توان با جریان استصحاب تکلیف را ثابت کرد.[[6]](#footnote-6)

اشکالات مرحوم صدر بر مبنای این است که وجوب اجزاء از وجوب کل مستقل نبوده و تنها با تحقق کل وجوب اجزاء ساقط می شود و حتی مبانی مطرح شده توسط ایشان نیز با این پیش فرض است که وجوب اجزاء از وجوب کل مستقل نیست در حالی که ما وجوب مربوط به اجزاء را مستقل می دانیم و این مطلب را مرحوم فشارکی در الرسائل الفشارکیه[[7]](#footnote-7) بیان نمودند البته حاج آقای والد می فرموند بین این دو وجوب منافاتی نبوده و اجزاء می تواند به نگاهی استقلالی وجوب غیری مستقل از کل داشته باشد و بلحاظ این که جزئی از کل است وجوب انبساطی نفسی ضمنی داشته باشد.

علی ای تقدیر وجوب تحریک کنندۀ به اجزاء، وجوب غیری بوده و بعد از تحقق اجزاء آن وجوب یا کلا ساقط می شود و یا شکلش تغییر می کند که به این به صور مختلفی که بیان شد بستگی دارد.

در خصوص نماز بحث دیگری وجود دارد که شخص در فرض ابطال نماز می تواند نماز دیگری بیاورد ولی حق ندارد نمازش را ابطال کند و با ابطال مرتکب حرام شده است لذا باید همین نماز موجود را تکمیل نمود و همین نکته می تواند باعث شده باشد شارع برای شخص شاک تکلیف خاصی معین کرده باشد یعنی چون احتمال دارد با اتیان رابعه متصله آن فرد ابطال شود شارع برای حفظ ملاک عدم ابطال رکعت منفصله را واجب کرده است تا نماز آسیبی نبیند؛ البته اگر ما بودیم و ادله اولیه به مقتضای استصحاب عمل می کردیم و از باب استصحاب عدم اتبان رابعه یا استصحاب صحت اجزاء اتیان شده می گفتیم با اتیان رابعه اصل بر صحت و عدم ابطال رکعاتی است که انجام دادیم ولی چون در اینجا دلیل خاصی داریم می فهمیم شارع مقدس می خواسته به گونه ای رفتار کند که ابطال رکعات سابقه صورت نگیرد و بر خلاف قواعد اولیه حکم خاصی جعل نموده است.

##### اشاره ای به مفاد صحیحۀ ثالثه با توجه به بیانات ذکر شده

صحیحۀ ثالثه با آن تعبیرات خاص و بیاناتی که مرحوم فیض فرموده است می تواند برای بیان عدم جریان استصحاب باشد و این که چرا باید رکعت رابعه را منفصله آورد؛ البته این مطلب را با استفاده از این که اگر رابعه را منفصلاً بیاوریم حتماً نماز صحیح واقعی است و قرینۀ خارجی دال بر این که رکعت رابعه متصله می تواند مبطل رکعات سابقه باشد، اثبات می کنیم یعنی با ملاحظۀ ادله ای که منفصله بودن را مصحح واقعی نماز قرار داده است می توان گفت شارع مقدس بیان می کند شما رکعت رابعه را به گونه ای بیاورید که رکعات سابقه را ابطال نکند.

روایت بعدی مربوط به اسحاق بن عمار است که در فقیه وارد شده است و فردا در موردش صحبت می کنیم.

1. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 132 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 132 [↑](#footnote-ref-2)
3. مقرر: بعنی بنابر این که با امتثال تکلیف هنز فعلی باشد معنایش این است که امتثال و عدم امتثال در فعلیت و عدم فلیت حکم هیچ تأثیری نداشته و بنابر اسلک اول دیگر استصحاب در آن جاری نمی شود ولی بنابر مبنای دوم چون مرحلۀ امتثال قابلیت تنجیز و تعذیر با قواعدی همچون قاعده اشتغال یا فراغ را دارد استصحاب نیز در مورد آن تصویر می شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 135 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الأصول، ج‏4، ص: 64 [↑](#footnote-ref-5)
6. مقرر: اشاره به این اشال است که مرحوم صدر فرمودند با شک در امتثال در واقع شک در قدرت خواهیم داشت بنابراین در جایی استصحاب جاری می شود که در واقع مأمور به محقق نشده باشد تا قدرت بر ایجادش را داشته باشیم و لازمۀ این مطلب این است که شرط جریان اسصحاب عدم امتثال این است که واقعا هم امتثال نکرده باشیم در حالیکه نمی توان جریان حکم ظاهری را مقید به مطابقش با وقع دانست لذا استصحاب عدم امتثال اصلا جاری نمی شود. [↑](#footnote-ref-6)
7. الرسائل الفشاركية، ص: 126 [↑](#footnote-ref-7)